

ساختار از این زاویه نگاه کنند، تسلیم «روایت» می‌شوند و روایت را همان واقعیت می‌شمارند. همگان در برابر قدرت روایت، تاب‌آوری ندارند و نمی‌توانند دست به تجزیه و واسازی بزنند و در مقابل تحمیل روایت، واقعیت را به میدان داوری فرابخوانند. بدین سبب، روایت به «نقطه آغاز» شکل‌گیری جریان‌ها و جنبش‌های اعتراضی تبدیل می‌شود، فارغ از اینکه واقعیت، چه حکم و دلالتی دارد. اگر ساختار به واقعیت بسنده کند و روایت متناسب با واقعیت خویش رانیاورند، روایت‌های موازی و معارض، کار را از دست او خارج خواهند کرد و او باید همواره در انتظار سربرآوردن نیروهای اعتراضی باشد. ساختاری که «بی‌زبان» و «لال» است و نمی‌تواند از واقعیت وجودی و کارکردی خویش «تصویرسازی» کند، مغلوب و مرعوب چهره‌هایی خواهد شد که «دیگری‌های روایت پرداز» از او ارائه می‌دهند و در همین راستا حتی جریان‌ها و جنبش‌های اعتراضی نیز از تصرف کج‌روایت‌ها در امان نیستند و خواه‌ناخواه، پای جنگ‌های روایتی به قلمروی آن‌ها نیز کشیده خواهد شد. در این حال، تصویری از نیروهای معترض ساخته و پرداخته می‌شود که چه بسا با ماهیت آن‌ها تفاوت داشته باشد و از یک اعتراض ساده و درون‌ساختاری، تلقی‌های حداکثری و ضدساختار تولید شود؛ به این ترتیب، حتی خود نیروهای اجتماعی نیز از تعدی و تجاوز کج‌روایت‌ها محفوظ نیستند.

۳. اعتراض و دولت‌زدگی؛ توزیع قدرت در جامعه

جامعه ایران به سبب آنکه در طول سده‌های گذشته، همواره از قدرت برکنار بوده و همه امور در اختیار حاکمیت قرار داشته است، به شدت «دولت‌اندیش» و «دولت‌مدار» است و تصور می‌کند در هر امری باید با دولت روبه‌رو شود و از او بطلبد؛ به خصوص دولت‌های تمامیت‌خواه پهلوی اول و دوم، بسیار به این تصور دامن زدند و جامعه را گرفتار «دولت‌بسندگی» کردند؛ از این رو، همواره همه امور به دولت ارجاع داده می‌شود و جامعه انتظار دارد که دولت بتواند هر گرهی را بگشاید. در دوره پساانقلاب، «مردم‌سالاری دینی» رواج یافت و قدرت در میان مردم توزیع شد و مشارکت به سطح بی‌همانندی رسید، اما با وجود این پیشرفت جهش‌وار، همچنان ذهنیت جامعه در چنگال «دولت‌زدگی» اسیر است. روشن است هنگامی که دولت، گرانیگاه مناسبات و معادلات انگاشته می‌شود، مسئله‌ها نیز جملگی به سوی او روانه می‌شوند و دولت، «مبدأ» و «منشأ» بحران‌ها و گره‌ها تصور می‌شود. در واقع، هیچ مشکلی فارغ از دولت و در درون خود جامعه، حل و رفع نمی‌شود و هیچ مشکلی نیز به بیرون از دولت ارجاع نمی‌شود. دولت، هم «خاستگاه» مشکلات است و هم «برطرف‌کننده» آن‌ها. بدین جهت است که همه اعتراض‌های اجتماعی بر روی دولت متمرکز می‌شوند. حال چنانچه این تصور تغییر کند و جامعه به خویش بازگردد و خود را قدرتمند و مؤثر قلمداد کند یا در مواردی، قدرت در جامعه توزیع شود و با بسط جمهوریت، جامعه نیز بتواند تصمیم‌گیری کند، اعتراض‌های اجتماعی در میان نیروهای رسمی و غیررسمی توزیع خواهند شد و «یک نقطه» متهم نمی‌شود و همه هیجان و حرارت اجتماعی به سوی آن سوق نمی‌یابد.

۴. اعتراض و خیابان؛ بسترهای چهارچوب‌مند برای کنشگری اعتراضی

پنداشت خطای دیگر این است که کنش اعتراضی، تنها به معنی حضور در «خیابان» است و باید هر اعتراضی را در قالب «کنشگری خیابانی» عرضه کرد؛ حال آنکه چنین نیست و می‌توان شکل‌ها و صورت‌های دیگری را نیز برای اعتراض طراحی کرد. هدف از اعتراض این است که مطالبه به گوش حاکمیت برسد و حاکمیت خویش را موظف بداند که به مطالبه پاسخ بدهد، اما این